

اسطوره جمشید، ضحاک و کاوه نمادی است از مردم‌سالاری و استبداد

نوشته دکتر هوشنگ طالع

ز فکر تفرقه باز آی، تا شوی مجموع
به حکم آن که چو شد «اهرمین»، «سروش» آمد

(حافظ)

حافظ جمع را با «سروش» و تفرقه را با «اهرمین» یکی می‌داند.



فردوسی بزرگ که اسطوره جمشید، ضحاک و کاوه را به نظم کشید و جاودانه کرد

به گفته فردوسی «منی» می‌شود. در اثر غرور و افتادن در دام «عنیت»، مردی که تا دیروز در راه مردم بود و در این فرآیند مردم هواخواه او، یکباره آیین خودکامگی (استبداد)، پیش می‌گیرد و سراز هنداد (نظام) مردم سالاری می‌پیچد. در اثر این دگرذیسی، یعنی برون شدن از دایره «مردم‌سالاری» و روی کردن به خودکامگی و «استبداد»، خود را مالک، صاحب و قیم مردم می‌بندارد. او که تا دیروز خود را خدمتگزار مردم می‌دانست و از این روی، با کوچک و بزرگ، دارا و ندار، عالم و عامی به نرمی سخن می‌گفت، اکنون که به منجلاب خودکامگی و سیه‌بختی فرو افتاده است، لحن خود را عوض کرده و با مردم به درشتی سخن می‌گوید. تا دیروز، او جایگاه والای «مردم» را می‌شناخت و پاس می‌داشت. اما امروز، با خود می‌گوید که «مردم» چکاره‌اند؟ او، دیگر تنها خود را می‌دید و

مردم یا «ولی نعمت»‌های خود را به هیچ می‌انگاشت.

جمشید، ریش سفیدان و معتمدان مردم (به گفته فردوسی، «مهان سالخورده») را فرا خوانده و آنان را با آوای خشن و سخنان درشت و تحقیرآمیز، مورد خطاب قرار می‌دهد. جمشید به آنان می‌گوید: از آنجا که زندگی (حیات و ممات) شما در دست من است و در این جا، خدایی جز من وجود ندارد^(۲)، مرا باید نیایش کرده و نماز ببرد.

برای دریافت ژرف از مفهوم «فر» یا «فره» ایزدی»، نگاهی کوتاه به داستان جمشید^(۱)، ضحاک (آژی‌دهاک) و کاوه، افکنده و شاهنامه فردوسی را به یاری فرامی‌خوانیم.

هرگاه شعر فخیم فردوسی را به زبان نوشتاری برگردانیم، داستان، چنین است:

جمشید در اثر کارهای سترگی که از نظر پیشرفت تمدن و توسعه، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در دوران وی انجام گرفته، دچار غرور و

با ژرف‌نگری در اساطیر کهن، نگارنده بر این اعتقاد است که «فر»، «فرکیانی» یا «فره ایزدی»، عبارت است از اقبال عمومی، رأی و گزینش مردم. همان چیزی که در زبان امروز به آن «مردم‌سالاری» می‌گوییم. حافظ شیراز، از آن به نام «مجموع» که با «سروش» مترادف است و همسنگ، یاد می‌کند. بدین معنا، تا زمانی که «برگزیده» (یا گیرنده فر)، در راه مردم (دارنده و صاحب فر) گام برمی‌دارد، در راهی که مردم وی را برای پیمودن آن برگزیده‌اند، «فر» (رأی مردم، نظر مردم، تأیید مردم) با اوست. البته، نیک آشکار است که مردم، کسانی را برای پیمودن راه «بد» یا پیروی از تباهی، پلیدی و سیاهی برنمی‌گزینند بلکه گزینش مردم همیشه در راه گسترش داد (دات = قانون)، نیکی، همدلی، یگانگی و همبستگی است. تا زمانی که «برگزیده»‌ی مردم، با مردم هم‌آوا همراه است و به گفته حافظ «مجموع»‌اند، «سروش» یا دست خداوندی (یدالله)، با وی است. یا به گفته دیگر، «فر» یا «فره ایزدی»، همراه اوست. اما، لحظه‌ای که برگزیده مردم، از راه مردم سر می‌پیچد، «فر» از او می‌گریزد، زیرا، مردم از او روی برمی‌یابند و اعتماد و اطمینان خود را از او برمی‌گیرند. او (نظام حاکم) با «مردم» (صاحبان «فر» و جماعتی که دست خداوند نیز با آنان است) به تفرقه در می‌آید. در این فرآیند، «اهرمین» پیروز می‌شود و سرزمین و جامعه را سیاهی و تاریکی فرامی‌گیرد.

جمشید، به مانند دیگر خودکامگان و مستبدان تاریخ که پس از وی بر جان و مال و ناموس مردمان چیره شدند، خود را خداوندگار مردم، یعنی صاحب قیم و... آنان پنداشته و می‌پندارند. وی در دنباله سخن، به ریش سفیدان و معتمدان مردم می‌گوید، هرکس از نیایش «کیش شخصیت» من سر باز زند، «اهرمن» است. اگر به دنبال واژگان امروزی بگردیم، باید به جای واژه اهرمن، از کلماتی مانند «مخالفت حکومت»، «ضدانقلاب»، «مزدور بیگانه»، «نوکر امپریالیسم» و... بهره گرفت.

اما، ریش سفیدان و معتمدان مردم نیز به مانند توده‌های مردم از نیروهای مسلح و عناصر سرکوبگر جمشید می‌ترسیدند. از این رو، یارای مخالفت با وی را نداشتند. گرچه، نیروهای مسلح، از خزانه مردم تغذیه می‌شدند و می‌بایست در اختیار خدمت مردم، باشند.

به گفتار جمشید از زبان فردوسی، گوش فرا دهیم:

«منی کرد، آن شاه یزدان، شناس
ز یزدان بیچید و شد ناسپاس

....

چنین گفت با سالخورده مهان
که جز خویشتن را ندانم جهان
شمارا، ز من هوش و جان در تن است
به من نگرود، هرکه «اهریمن» است
گرایدون که دانید من کردم این
مرا خواند باید جهان آفرین
همه موبدان سرکنده نگون
چرا، کس نیارست گفتن نه چون
چون این گفته شد، فر یزدان از اوی
گست و جهان شد پر از گفتگوی

فردوسی به روشنی این نکته را آشکار می‌کند که جمشید در لحظه‌ای که از راه مردم سر می‌پیچد، یعنی خود را برتر از مردم می‌پندارد، خود را صاحب و قیم مردم می‌شمارد، «فر» از او می‌گریزد. یعنی رأی عمومی، پشتیبانی عمومی و اقبال مردم را از دست می‌دهد. از این رو، کشور به سوی اغتشاش، هرج و مرج و شورش می‌رود، به گفته فردوسی:

چو این گفته شد، فر یزدان از اوی
بگشت و جهان و پر شد از گفتگوی

بدین سان، هرکس که از راه مردم سر پیچد و مردم را برای اقطاع تمنیات خود بخواهد، نه خود را

برای مردم و در خدمت مردم و آرمان‌ها و خواسته‌های جامعه، در خور تنبیه است.

در درازای تاریخ، مردم هرکس و یا هر حکومتی را که از راه آنان سرپیچیده و خودکامه و مستبد شدند، تنبیه کرده‌اند. در این مورد، استثنایی نیست. «دادگران»، همیشه مورد ستایش تاریخ و مردم‌اند و بیدادگران و ظالمان، همیشه مورد لعن مردم و تاریخ.

در آن دم که جمشید، «خودرأی» می‌شود و نظر و خواسته‌های خود را برتر از مردم می‌انگارد، مردم (به خوانید: «فر» یا فرّه ایزدی) از او، روی برمی‌تابند. چنین است برگردان این مفهوم به عربی و اصل محتوم «بیدالله مع الجماعه»، یعنی «دست خدا» (فره ایزدی) با جمعیت (مردم) است. یا به گفته دیگر، «فره ایزدی»، از آن مردم است. به گفته حافظ انجمن یا مردم، سرورش‌اند و تفرقه و پراکندگی، یعنی اهریمن.

در اثر خودکامگی جمشید، مردم از او روی برگردانده و اجتماع دستخوش آشوب و هرج و مرج می‌شود. به گفته فردوسی:

از آن پس، برآمد ز ایران خروش

پدید آمد از هر سوی، جنگ و جوش

سیه گشت رخشنده روز سپید

گستند پیوند، از جَم شید

مردم که از خودکامگی جمشید و هرج و مرج ایجاد شده در اجتماع به تنگ آمده‌اند، برای رهایی از تنگنا و مصیبتی که به آن دچار شده‌اند، وعده‌های دروغ ضحاک (آژی دهاک) را می‌پذیرند و به گرد او حلقه زده و در این فرآیند، رأی و اعتماد خود (فر یا فرّه ایزدی) را به او تفویض می‌کنند. یعنی، او را برمی‌گزینند تا آرمان‌ها و خواسته‌هایشان را برآورد.

فردوسی، می‌گوید:

سواران ایران، همه راه جوی

نهادند یک سر به ضحاک روی

به شاهی بر او آفرین، خوانندند

ورا، شاه ایران زمین، خوانندند

اما، آژی دهاک، چهره دگرگون کرده است، سخن به دروغ می‌گوید، عوام فریبی می‌کند تا مردم را فریفته و بر اریکه قدرت دست یابد. وی بر آن است که با دست یافتن به تخت پادشاهی (کرسی نمایندگی مردم)، خزانه کشور را در اختیار بگیرد.

میس به اتکای خزانه مردم و مقامی که به دست آورده است، نیروهای مسلح را به زیر فرمان خود درآورد. چون همه این کارها کرده می‌شود، آژی دهاک، چهره راستین خود را نشان می‌دهد. در این جاست که «ماران دوش» حاکم مستبد که تاکنون به زیر لباس وی پنهان نگاه داشته می‌شدند، چهره خود را نشان می‌دهند. ماران دوش ضحاک، نماد وزیران، حاکمان، رییسان و یا به کوتاه سخن «عمله ظلم»‌اند که در پناه آژی دهاک و به نام حکومت آژی دهاک، دست به قتل، غارت و تجاوز به مال و ناموس مردم می‌کشایند.

فردوسی، به صورت نمادین و در قالب «رمز» از جنایات ضحاکیان (آژی دهاک و نظام حکومتی ضحاک)، یعنی از قتل‌ها، مصادره اموال، تجاوز به ناموس، شکنجه، زندان، ظلم، بی‌داد و...، به عنوان «خوردن مغز مردم»^(۳)، یا تسخیر، به فساد کشاندن و نابود کردن شریف‌ترین اندام انسانی، نام می‌برد.

فردوسی دوران تاریک و سیاه حکومت ضحاکیان را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

نهان گشت آیین فرزانتگان

پراکنده شد نام دیوانگان (دیوها)

هنر خوار شد، جادویی ارجمند

نهان راستی، آشکارا گزند

شده بر بدی، دست دیوان دراز

ز نیکی نبودی سخن، جز به راز

گفته فردوسی درباره دوران سلطه ضحاک و ضحاکیان، به زبان محاوره امروزی، چنین است: فرهیختگان، خوار می‌گردند و نادانان، بدانندیشان و کژفکران، جای آنها را می‌گیرند. علم و دانش تحقیر می‌شود و جهل و سیه‌اندیشی، ارجمند و گرامی داشته می‌شود. دست عمله ظلم (دیوها)، بر بیداد، قتل، غارت، تجاوز و... گشاده است. اما، از نیکی، خوبی، گذشت، آشتی، عفو و... سخنی به گوش نمی‌رسد و مردم به ناچار در نهان و «درگوشی» باید از این‌گونه مفاهیم با یکدیگر سخن گویند.

گویی فردوسی در هزار سال پیش، نسخه کاملی برای شناسایی حکومت‌های خودکامه و استبدادی نوشته است. امروز نیز پس از گذشت هزار سال از زمان سرودن شاهنامه، با تعریفی که فردوسی از حکومت‌های استبدادی می‌کند، می‌توان این‌گونه حکومت‌ها را باز شناخت.

مردم برگردد، مردم «فر» را از وی پس گرفته و او را تنبیه می‌کنند.



پانویس:

۱- استاد دکتر علی‌قلی محمودی بختیاری، بر آن است که «داستان جمشید و سرگذشت او و عمر درازش، نمودار سمبل [نماد] یک عصر و دوره (هزاره) است - نه یک فرد».

۲- کسانی که در کشور ترکیه به زندان سازمان اطلاعات حکومت ترکیه (میت) افتاده‌اند، حکایت می‌کنند که در بالای سر همه بازجوها، تابلویی نصب شده که ترجمه آن چنین است: «در این جا، خدا وجود ندارد».

این امر، ویژه حکومت ترکیه نیست، بسیاری از نظام‌های استبدادی به غلط و دروغ، خود را نماینده خدا، می‌پندارند.

۳- مفهوم اصطلاح «خوردن مغز انسان» که فردوسی که آن را به کار می‌برد، با مفهوم و اصطلاح «شستشوی فکری» که از سوی حکومت‌ها و نظام‌های استبدادی اعمال می‌گردد، همسانی دارد.

می‌گیرند.

چون در این مفاهیم، ژرف بنگریم، درمی‌یابیم که: «فر»، «فره ایزدی»، دست خداوند (یدالله)، نمادهایی از «مردم‌سالاری» اند. «مردم‌سالاری»، یعنی انجمن، یعنی اجتماع، یعنی مجموع شدن مردم. نظام مردم‌سالاری یا راه و رسم بنیان گرفته بر اصل حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش که لازمه آن، رأی‌زنی، کنکاش و گزینش آزاد (بدون اما و اگر) می‌باشد، عبارت است از «فر»، یا «فره ایزدی».

چون مردم اجتماع می‌کنند و از تفرقه دور می‌شوند، نیرو می‌گیرند. زیرا «دست خدا» در حمایت آنان ظاهر می‌شود. مردم، صاحب «فر» (فره‌مند) و دارای «فره ایزدی» می‌شوند. در نظام مردم‌سالار، مردم از حق یکسان و حقوق همسان برخوردارند. این امر به مفهوم «انجمن»، «اجتماع» و «مجموع» است.

در نظام مردم‌سالار، در اثر اجتماع و در نتیجه حق‌گزینش آزاد، «مردم»، «فر» یا «فره ایزدی» را به نهاد برگزیده خود تفویض می‌کنند. این امر، در هنداد مردم‌سالاری، در تمام مراحل از سطح انجمن‌های مردمی، مجالس ملی و یا برگزیدگان مستقیم، چونان ریسان جمهور و پادشاهان و... یکسان است. یعنی مردمان در حالت مجموع (مردم‌سالاری)، با انتخاب و گزینش، «فر» یا «فره ایزدی» را که از آن اجتماع و مردم‌سالاری است، به برگزیدگان خود، به عنوان «ودیع» تفویض می‌کنند.

این بدان معناست که چون برگزیده مردم (در هر سطح و رده)، از راه

امروز، پس از گذشت کمابیش ۲۵۰۰ سال از اعلام آزادی و حقوق بشر وسیله کورش بزرگ به نمایندگی از سوی ملت ایران و نیز پس از گذشت بیش از پنجاه سال از امضاء منشور ملل متحد از سوی کشورهای جهان، هنوز در این جا و آن‌جا جای جهان، نظام‌های استبدادی و سلطه‌گرا، حضور دارند و هنوز «خودکامگی» گلوی بخش بزرگی از جمعیت جهان را می‌فشارد.

امروز نیز مانند دیروز، برای شناخت هنداد (نظام‌های مزبور)، می‌توان از «نسخه فردوسی» و در حقیقت از همین تک بیت فردوسی، یاری گرفت: هنرخواار شد، جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند

مردم، گرچه از بیاد آژی‌دهاک و ظلم نظام ضحاکیان به ستوه آمده بودند، اما چون یگان بودند و تنها، یکه بودند و جدا، توان رویارویی براندازی وی را نداشتند. مردم متفرق بودند و به گفته حافظ، مردم به حکم تفرق و جدایی، در حیطه و خوزه «اهرم» قرار داشتند. مردم، مجموع (انجمن) نبودند تا بتوانند به درجه والای سروش (روشنایی ایزدی) برسند. به گفته دیگر، چون مردم اجتماع نکرده و در این فرآیند به وحدت نرسیده بودند، دست خداوند (یدالله) آنان را یاری نمی‌کرد. به گفته فردوسی، مردم به دلیل پراکندگی از «فره ایزدی»، بی‌بهره بودند و در نتیجه توان براندازی دیوان را نداشتند.

کاوه تا زمانی که یگان و تنها بود، «کاوه‌ها» یا «کاوگان»، چون انجمن نکرده و اجتماع نداشتند، مغز جوانان‌شان، طعمه عمده ظلم ضحاکیان شده بود. بدون تردید، کاوه و کاوه‌ها، در نهان بر این جنایت‌ها اشک می‌ریختند، به سوک می‌نشستند، بر ضحاک و ضحاکیان ناسزا و نفرین نثار می‌کردند. اما، چون متفرق بودند، توان براندازی نظام سلطه و بنیان ظلم و استبداد را نداشتند. اما، سرانجام وی (به خوان: کاوه) از میان مردم برمی‌خیزد و با افراشتن پیش‌بند چرمین خود، مردم را به «اجتماع برای وحدت» فرا می‌خواند. در این فرآیند، یعنی در اثر اجتماع و وحدت، دست خداوند (یدالله) یا فره ایزدی، به یاری آنان می‌شتابد و با آنان همگام و همراه می‌شود. «کاوگانی» که تا دیروز در اثر پراکندگی و جدایی اسیر سر پنجه شوم «هریمن» بودند، در اثر اجتماع و وحدت، به «سروش»

مژده به علاقمندان شماره های قبلی



تعدادی از دوره های ماهنامه گزارش صحافی شده با جلد زرکوب آماده توزیع می باشد.

متقاضیان با پرداخت ۴۰ هزار ریال برای هر دوره، در وجه ماهنامه گزارش به حساب جاری ۱۸۸۸/۱۰ بانک صادرات، کد ۷۹۰ تهران و ارسال قبض آن همراه با ذکر دوره های درخواستی و نشانی کامل خود دوره ها را دریافت نمایند.

توجه:

دوره سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم موجود است.